

در غرب آمازون در ساحل رود مایسی مردمی زندگی می کنند که از نظر فرهنگ، زبان و رفتار به هیچ یک از جوامع شناخته شده بشری شباهت ندارند. عمر آنها به معنی واقعی کلمه فقط در زمان حال می گذرد، نه از گذشته اطلاع زیادی دارند و نه در نحوه تفکرشان جایی برای آینده وجود دارد. زبانشان یکی از محدودترین زبانهاست که فعل مستقلی برای گذشته و آینده ندارد. الفبایشان مرکب از هشت حرف صدادر برای استفاده مردان و هفت حرف صدادر برای زنان و سه حرف بی صداست. نحوه تکلمشان شبیه زمزمه است و می توانند با ادای کوتاه یا کشیده حروف یک کلمه، معنی آنرا تغییر بدهند. آنها برای نامیدن بسیاری چیزها و از جمله رنگ ها کلمه ای ندارند و اعداد را هم نمی شناسند. زبانشناسان و مردم شناسانی که در میان مردم این قبیله زیسته اند، با وجود تلاش فراوان هرگز نتوانسته اند شمردن اعداد را به آنها یاد بدهند و یا خواندن و نوشتن کلمات ساده زبان خودشان را به ایشان بیاموزند و این بدان معنی است که زیربنای عمومی ذهنی برای دستور زبان و درک مفهوم اعداد که به باور بعضی محققان در همه افراد بشر هست، در این جماعت وجود ندارد.

در میان افراد قبیله پیراها از عناصری که به معنای متداول «اجتماع» را تشکیل می دهند، نشانه ای نیست. مردم در گروه های کوچک مرکب از چند خانوار در ساحل سیصد کیلومتری رود مایسی زندگی می کنند و آبادی های آنها گاهی ده ها کیلومتر باهم فاصله دارند. خویشاوندی ظاهراً پیوند خاصی شمرده نمی شود و در زبان افراد قبیله غیر از کلمه های «فرزند دختر» و «فرزند پسر»، نامی که رابطه های خانوادگی را مشخص کند وجود ندارد. افراد این قبیله برای مردگان هم مقام خاصی قائل نیستند و فقط آن گروه از درگذشتگان را به یاد می آورند که آنها را در زمان حیاتشان دیده باشند. مرگ برای این مردم یک فرایند کاملاً طبیعی است. افراد فقط تا وقتی زنده اند به حساب می آیند و هنگامی که می میرند، نبودشان به صورت یک واقعه مهم احساس نمی شود.

طبیعی است که با این نحوه تفکر، کسی به مرگ خودش هم نمی اندیشد، خاصه اینکه این تحول مربوط به آینده است و مردم پیراها فقط در زمان حال زندگی می کنند.

این اقوام دور ما شاید تنها جماعتی باشند که داستانی برای آفرینش ابداع نکرده اند و معتقدند دنیا همان گونه که هست بوده است و خالقی برای آن متصور نیست، هرچند در بیان همین باور ساده هم با مشکل رو به رو هستند چون در زبانشان فعل ماضی نقلی وجود ندارد. با این همه آنها بر این باورند که مردم را ارواح خوب و بد دربرگرفته اند و هرکدام به تناسب طبیعتشان، سعی در یاری دادن یا آزار رساندن دارند. مثلاً اگر کسی پایش زخم بردارد، جای تردید نیست که ناخواسته بر برگی که روح بدی در سر راهش قرار داده، قدم گذاشته است و اگر این زخم التیام پیدا کند، مسلم است که روح نیکوکاری پای معیوب را پنهانی با یک پای سالم عوض کرده است.

اطلاع از احوال این قبیله بر اساس نوشته هایی که از گردشگران و سوداگران اطراف در دست است، به دو سده قبل باز می گردد. جمعیت آنها را در آن زمان پنجاه هزار تخمین می زده اند در حالی که در زمان کنونی تعدادشان از سیصد نفر کمتر است. از اتفاق هایی که موجب کاهش جمعیت شده اند، اطلاعی در دست نیست چون کسی از گذشته خبر ندارد، اما احتمال دارد اهالی بومی قربانی بیماری هایی شده باشند که افراد بیگانه با خود به منطقه آورده اند. کسانی که از دیرباز با این قبیله سر و کار داشته اند، آنها را «پیراها» نامیده اند، اما اهالی این نام را نمی شناسند و خودشان را «هی-آیتی-ای هی» می نامند که ترکیبی از سه کلمه «مال او»، «استخوان» و «صاف» است و می توان آنرا معادل «راست نهاد یا بری از کژی» دانست. این نامگذاری ممکنست در نگاه اول خودپسندانه به نظر بیاید، اما واقعیت اینست که این مردم در کمال سادگی و فارغ از هرگونه دلبستگی مادی زندگی می کنند و به همین دلیل می توانند در این ادعا که از کژی بری هستند، صادق باشند.

پژوهش در رفتار و فرهنگ «راست نهادان» را زبانشناسان انجام داده اند و این یافته های دور از انتظار کاخ زیبای فرضیه های آنها را ویران کرده اند، اما تصویری که از زندگی ساده این اقوام دور به دست آمده باید همه ما را به فکر بیاندازد که از کجا آمده ایم و به کدام سو پیش می رویم.

در باره خاستگاه انسان امروزی هنوز اختلاف نظر وجود دارد، اما این نکته مسلم است که نیاکان دور ما

تقریباً"

دویست هزارسال پیش پا به عرصه وجود گذاشته اند و در این مدت به کمک نیروی اندیشه یعنی تنها سلاحی که در اختیار داشته اند، در جست و جوی امکانات بهتر برای زندگی در سطح کره زمین پراکنده شده اند. در طی این زمان طولانی بشر تلاش کرده است بر طبیعت فایق شود و به جای آنکه مانند جانداران دیگر بازبچه بی اختیاری باشد، از نیروهای طبیعی برای بهتر کردن شرایط زندگی استفاده کند. امروز می توان با اطمینان پذیرفت که انسان در بسیاری زمینها بر طبیعت چیره شده است، ولی در این باره که این تفوق به زندگی آسایش بیشتری بخشیده است یا نه، تردید جدی وجود دارد. دویست هزار سال پیش نیاکان دور ما راهشان را با هم آغاز کرده اند، اما پیشرفتشان یکسان نبوده است. در تفرقه ای که در قافله افتاده است، عوامل بسیاری مؤثر بوده اند. به عنوان مثال شرایط سخت آب و هوا در مناطقی از جهان مردم را به کوشش بیشتری وادار کرده است و گاهی هم باورها یا خلق و خوی عده ای از افراد بشر آنها را از تلاش برای پیشرفت های مادی بازداشته است. اما علت هر چه باشد، نتیجه اینست که در مرحله کنونی از راه طولانی دویست هزارساله عده ای جلو دار هستند و شتابان به راه خود ادامه می دهند و گروهی لنگ لنگان از عقب می آیند، بی آنکه هیچ امیدی برای رسیدن آنها به هموعان تیزپایشان وجود داشته باشد! این حقیقت تلخ در تقسیم بندی کشورهای جهان به « پیشرفته » و « در حال پیشرفت » کاملاً منعکس شده است، هرچند باید قبول کرد که پیشرفت کشورهای گروه دوم، بیشتر به علت های خود ساخته، آنقدر کند است که اگر نزاکت اجازه می داد، به کار بردن اصطلاح « وامانده » بیشتر بیانگر واقعیت بود!

البته نیازی به توضیح نیست که معیار این تقسیم بندی فقط توانگری یا فقر مردم است و هرگز صحبتی از میزان معنویت یا برخورداری مردم از آسودگی به میان نمی آید. نگاهی به زندگی کنونی مردم جهان نشان می دهد که از راه پیشرفت و توسعه اقتصادی نمی توان به آسایش رسید زیرا اگر توانگری و خوشبختی دست در دست هم پیش می رفتند، دلیلی وجود نداشت که مردم ثروتمندترین کشور دنیا به تنهایی بیش از بقیه مردم جهان داروی آرامش بخش یا مواد مخدر و مشروبات الکلی مصرف کنند و آمار بیماری های روانی و خودکشی و جنایت در میانشان بیشتر از هر جای دیگر باشد. این نکته مسلم است که کسی از فرط سعادتمندی به عالم از خود بی خودی پناه نمی برد و خودش یا دیگران را نمی کشد...

اگر قبول کنیم که پیمودن راه پر فراز و نشیب دویست هزار ساله و تلاش در چیره شدن بر طبیعت، انسان را در مسیر خوشبختی قرار نداده است، باید از خودمان بپرسیم از کدام نقطه به بیراهه قدم گذاشته ایم و برای رسیدن به جواب این سؤال بررسی دقیق تر زندگی ساده اقوام دورمان یعنی مردم پیراهای می تواند کمک مؤثری باشد. البته ما نمی توانیم بدانیم که این گروه در چه زمانی از قافله هموعان شتابزده خودشان جدا شده اند و آیا در راهی که پیموده اند، بازگشتی هم وجود داشته است یا نه، اما قبل از هرگونه داوری در باره رفتار این مردم باید در نظر داشته باشیم که در موجودات زنده، جهت تکامل و دامنه آنها فقط نیاز به تغییر معین می کند. مردم پیراهای ظاهراً از دیرباز به جای ستیز با طبیعت، راه سازش با آن را برگزیده اند و می توان با اطمینان گفت در این مسیر به تکامل مطلق رسیده اند. ویژگی های ذهنی و رفتاری اهالی این قبیله در حقیقت محدودیت نیستند بلکه تکامل حیرت انگیز ابزاری هستند که برای همزیستی با طبیعت لازمند. به عنوان مثال اگر آنها اسمی برای رنگ نداشتند، به این دلیل است که رنگ جزئی از محیط آنهاست و نیازی به اینکه توجه کسی را به آن جلب کنند، وجود ندارد. افراد این قبیله خوراک و پوشاک خودشان را از راه شکار و جمع آوری رستنی ها به دست می آورند و چون این مواد اولیه همیشه به فراوانی در دسترس هستند، ضرورتی وجود ندارد که آنها به اعداد متوسل شوند و حساب نگاه دارند. اگر مردم پیراهای برای مشخص کردن رابطه های فامیلی اسامی مخصوصی ندارند و تنها کلمه « فرزند دختر » یا « فرزند پسر » در زبان آنها کاربرد معینی دارند، به این دلیل است که فقط کودکان محتاج حمایت هستند و برای این مراقبت، داشتن اطلاع دقیق تر از احوال آنها ضروریست. محدود بودن حروف در زبان اهالی قبیله راست نهادان می تواند از این ناشی شده باشد که برای بیان واقعیت های ذهنی به بیش از این مقدار حرف احتیاج ندارند و اگر آنها فعل مستقلی برای زمان گذشته یا آینده ندارند، به این سبب است که فقط در زمان حال زندگی می کنند، یعنی در بستری که طبیعت به آرامی در آن جاری است...

آنچه عرضه شد، نحوه زندگی گروهی از انسان هاست که بعد از گذشتن هزاره ها هنوز عادت های ساده خود را برای همراهی با طبیعت حفظ کرده اند . داوری در باره اینکه آنها خوشبخت هستند یا نه، دشوار است و شاید اگر از خودشان هم سؤال شود، معنی خوشبختی را ندانند و حتی به آن فکر نکرده باشند، اما این نکته را می توان قبول کرد که آنها عمرشان را دور از دغدغه می گذرانند و آسوده هستند .

در مقایسه با وسایل ابتدایی زندگی مردم پیراها، ما انسان های پیشرفته امکانات زیادی به دست آورده ایم، اما معلوم نیست چرا بیشتر آنها فقط در راه سلب آسایش به کار گرفته می شوند . ما زبان بسیار گسترده ای داریم ولی از آن فقط برای بیان واقعیت استفاده نمی کنیم و در طی زمان کار به جایی رسیده است که جدا کردن حقیقت از مجاز به صورت یکی از دشواری های عمده مردم درآمده است و البته بر کسانی که بارها فریب خورده اند، نمی توان خرده گرفت که چرا باور خود را به کلی از دست داده اند ! ما به جای نیزه و تیر و کمان انسان های اولیه، سلاح ها کشنده ای ساخته ایم که می توان آنها را برای کشتار از راه دور به کار برد . رفتار شناسان بر این باورند که انسان ها اگر قربانی محتمل خود را ببینند، از کشتن پرهیز می کنند و این نظریه در عرصه جنگ های اخیر به اثبات رسیده است، اما اینگونه غریزه های بازدارنده در طی هزاره ها برای مقابله با جنگ افزارهای دوران گذشته به وجود آمده اند در حالی که ما امروز سلاح هایی ساخته ایم که از نقطه ای امن به پرواز در می آیند و بعد از پیمودن راه طولانی محموله مرگبارشان را بر سر مردمی فرو می ریزند که ما هرگز امکان دیدن آنها را نداریم . این نمونه به روشنی نشان می دهد که ما انسان ها از نظر غریزی از دستاوردهای خودمان عقب افتاده ایم و توانایی مهار کردن نیروهایی که برانگیخته ایم، نداریم . در این شرایط کدام انسان مسئولی می تواند توقع آسودگی داشته باشد ؟ از زمان های دور مردم خواب خوش و آسایش را با هم مرتبط دانسته اند و پژوهش های سال های اخیر هم این نظر را تأیید کرده اند چون ما در دوره هایی از خواب، با مرور تجربه های گوناگون روز، آنچه را درست و با تفکر سالم هماهنگ است، در ذهنمان می پذیریم و آنچه را درست نیست و می تواند زیان آور باشد، به دست فراموشی می سپاریم . در شرایط کنونی وقتی ما سرمان را برای خفتن بر زمین می گذاریم، اگر به فرض تقریباً محال نفیر گلوله و بمب، لالایی شوم جنگ افروزان و یا صدای گوشخراش ابزار گوناگون تمدن که از گوشه و کنار گوش فلک را کر کرده اند، به ما امکان خوابیدن بدهند، ما به چه مقدار خواب احتیاج داریم تا بتوانیم انبوه تجربه های نادرست روز را پالایش کنیم و دور بریزیم ؟

بین زندگی مردم پیراها و ما انسان های به ظاهر پیشرفته فرق های زیادی وجود دارند که می توانند آسایش آنها و تشویش دائمی ما را توجیه کنند، اما افزون بر آنچه گفته شد، باید به این تفاوت اساسی توجه کنیم که آنها با پذیرفتن استمرار بستر زندگی خودشان یعنی طبیعت، توانسته اند گذشته و آینده را به حاشیه برانند و عمرشان را در زمان حال بگذرانند، در حالی که ما اسیر گذشته و نگران آینده هستیم و در بین این دو عملاً " زمان حال را از یاد برده ایم، تا آن حد که جا دارد تعجب کنیم چگونه در زمان ما هنوز فعل مستقلى برای زمان حال وجود دارد در صورتی که ما برای آن کاربردی نداریم !

البته ما نمی توانیم مانند مردم قبیله پیراها زندگی کنیم، اما اگر آنها در نتیجه توقف در شرایطی ابتدایی به آسایش دست یافته اند، ما باید جوابی برای این سؤال اساسی جست و جو کنیم که آیا این راه دراز ارزش پیمودن داشته است یا نه .

بدیهی است ما با دلبستگی بیمارگونه ای که به دستاوردهای خودمان داریم، نمی توانیم به آن زندگی ساده برگردیم، اما شاید بتوانیم لا اقل این واقعیت را بپذیریم که برداشتن هر گام بلندی نمی تواند الزاماً پیشرفت انگاشته شود .

هوشنگ دولت آبادی

شهریور هزار و سیصد و هشتاد و پنج